

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم دیگه حالا مجبور شدیم یک مقدار به خاطر جهات متعدد کلمات مرحوم آقای محقق اصفهانی را تقریباً معظمش را یا همه اش را بخوانیم برای فوایدی که دارد حالا قبول بکنیم یا نکنیم آن بحث دیگری است.
ایشان فرمودند که بعضی از امور را باید روشن بکنیم و توضیح بدهیم، امر بعدی ایشان.
و منها: از این جمله اموری که ایشان توضیح دادند

بعد ما عرفت من وضع لفظ البیع کسائر الألفاظ للطبیعة المجردة عن الوجود مطلقا

یعنی انحای وجود

عرض کردیم این مطلبی که ایشان فرمودند روشن نیست، ظاهراً بیع در عرف به وجود انشائی وضع شده است. حالا به هر حال یکی یکی می گوئیم بعد بحث های کبرویش را ان شا الله در آخر نتیجه گیری عرض میکنیم.

تعرف أن دعوی تبادر التملیک الحقیقی أو الانشائی، این کلمه تملیک حقیقی را ایشان تا آخر بکار بردند، مرادشان از تملیک حقیقی همان اعتبار است یعنی اعتباری که در افق نفس است، من دیروز هم توضیح دادم شاید هم اصطلاح خیلی دقیق نباشد ولی ایشان چون به هر حال مرادشان این است یعنی این که من اعتبار کردم کتاب من در مقابل صد تومان به شما، این را اسمش را تملیک حقیقی گذاشته است، مراد ایشان از تملیک انشائی این است که بگوئید بعثت کتاب، آن هم می گوید اشتریت، پس ایشان ابراز را انشائی گذاشتند مثل حکم انشائی و فعلی هست که در کفایه آمده است، ایشان حکم انشائی را می داند که به اصطلاح امتحانی باشد، فعلی آنی است که به داعی بعث و زجر باشد، اصطلاح خاص ایشان است و عرض هم کردیم این اصطلاح خیلی علمی نیست چون اصطلاح بالاخره باید نکته ای داشته باشد، هر چیزی برای خودش بتواند چیزی بگوید به جایی نمی رسد.

.....

علی ای حال و دیروز و پریروز مفصلا عرض کردم ظاهرا مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین، بقیه عباراتشان هم هست، مثل مرحوم آقای خوئی انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می دانند، آن اعتبار نفسانی را تملیک حقیقی می دانند چون حقیقتا در نفس ما هست، در افق نفس هست دیگه، واقعا من اعتبار کردم کتاب مال او باشد در مقابل صد تومان، این اعتبار را خب کردم، ابرازش انشائی است، ایشان ابرازش را انشائی گرفته که عرض کردیم خود این مبنای ایشان را قبول نداریم.

حالا ممکن است شما بگویید ما یک تملیک حقیقی داریم یعنی ما عملا کتاب را ملک شما می کنیم مثل شبیه معاطات و صد تومان شما را برداریم، کتاب را بگذاریم صد تومان را برداریم که بگوییم مراد از تملیک حقیقی این است، این شاید لفظ تملیک حقیقی به این بهتر بخورد اما قطعا این مراد ایشان نیست. راجع به این مطلب من چون می خواهم این مطلب ایشان را بخوانم یک توضیحی را بعد من عرض می کنم چون خیلی مهم است و متاسفانه این مطلب با این همه اهمیت حتی بر خیلی اعلام واضح نشده و حرف های دیگری زدند. ان شا الله آن جا بحث می کنم.

تعرف أن دعوی تبادر التملیک الحقیقی أو الانشائی منه

ما ادعایمان این است که اولاً اعتباری مادام در افق نفس است اصلا ارزش ندارد، اصلا تصور هم نیست، خیال است، اوهام است، هیچ ارزشی در افق نفس ندارد. آنی که اثر دارد مال انشاء است، مال ابراز است و با ابراز این تملیک تحقق پیدا می کند، در افق نفس هیچی نیست که تملیک حقیقی باشد، اصلا خیال است، حتی تصور هم نیست، حالا ایشان می فرماید دعوی تبادر حقیقی یا انشائی منه بلا وجه، این بلا وجه. ادعای بنده هم این است که همان انشائی تبادر منه است، حالا خیلی خب اقلا نقاط اختلاف را بگوییم تا بعد نتیجه بندی نهایی بشود.

لعدم دخل کلا الوجودین فی الموضوع له و المستعمل فیه قطعا

خیلی خب حالا قطع ایشان برای خودشان.

الحمد لله خویش این است که مرحوم آقا شیخ محمد حسین قائل به حجیت ذاتی قطع هم نیست حالا ما یکمی باز خیال ما راحت است چون مرحوم شیخ و دیگران قائل به حجیت ذاتی اند! ایشان منکر حجیت ذاتی است، یکی از جاهایی که قطع حجت نیست همین قطعی است که ایشان این جا دارد: فی الموضوع له و المستعمل فيه قطعاً، حالا ما هم قطعاً نمی گوییم ولی به احتمال بسیار قوی این قطع ایشان باطل است

كما أن صحة سلبه عن التمليك الإنشائي المحض

این صحت سلب بیع

عن التمليك الإنشائي المحض

مراد ایشان از انشائی محض بعث بگوید بدون اعتبار نفسانی، این انشائی محض است، اصطلاحاً این است، خب این لقلقه لسان است، این هم باید توش بحث بشود

صحة سلبه عن التمليك الإنشائي المحض إن أريد السلب الذاتي که ذاتاً سلب بشود خب بله

فهي صحيحة، إلا أن سلب الحقيقي منه ذاتاً أيضاً كذلك

اگر اعتبار صرف هم بود انشاء نشد آن هم بیع نیست، خب همه این ها شاهد بر این است که شما شیخنا مطلبتان را عوض نکنید، وقتی انشای صرف بیع نبود، اعتبار صرف هم بیع نبود چون به ابراز نرسید پس بیاییم راه درست را بگوییم: اعتباری که ابراز بشود، چرا آدم این جور حرف ها را بزند؟ ایشان می گوید اگر مراد صحت سلب باشد درست است انشائی محض می شود گفت بیع نیست، حقیقی محض هم می شود گفت بیع نیست، راست هم هست، خود ایشان ارتکازاتش خوب است، این ارتکازش هم خوب است، همه این ها موید بنده است نه موید شما، اعتبار صرف باشد انشاء نشود، ابراز نشود بیع نیست. ابراز باشد اعتبار نکرده آن هم بیع نیست، درست خیلی خب پس نتیجه اعتباری که ابراز بشود. دقت می کنید؟ این مطلب ایشان درست است.

صحة سلبه عن التمليك الإنشائي المحض إن أريد السلب الذاتي یعنی واقعا بیع نیست، فهي صحيحة

إلا أن سلب الحقيقي منه ذاتا، منه يعني من البيع، حقيقي از بیع یعنی بیع حقیقی یعنی اعتبار باشد ابراز نباشد

إلا أن سلب الحقيقي منه يعني من التملك، حقيقي از تملیک که بیع باشد

ذاتا، سلب ذاتا، ذاتا قید سلب است

أيضا كذلك

مثل سلب تملیک حقیقی از انشائی صرف است

لعدم تقوّم المعنى بشئ منهما

چون معنای بیع به هیچ کدام از این دو تا به محض نیست، باید اعتبار باشد با ابراز.

خب این حرفی است که ما می گوئیم این که قدمای اصحاب و بزرگان در طول تاریخ گفتند ایقاع المعنى بلفظ يقارنه، این معنا هم

اعتبار است، این معنا تا ایقاع نشود وجود ندارد، انشاء نیست، به نظرم این حرف خوبی است.

و إن أريد السلب الشائع الراجع إلى عدم صحة حمل البيع بما له من المعنى على التملك الانشائي فهو غير صحيح؛

اگر مراد حمل

لتحقق المعنى بهذا النحو من الوجود

آن ها حرفشان همین است، ایشان می گوید لتحقق المعنى بهذا النحو من الوجود، آن ها می گویند لا يتحقق، ایشان می گوید يتحقق

ولی آن ها می گویند لا يتحقق. این جاها محل بحث است، این جاهاست که ایشان اقامه برهان نکرده

آن ها حرفشان عرف است، ایشان می خواهند یک مطلبی بگویند که لتحقق المعنى بهذا النحو من الوجود و إن لم يتحقق بوجود آخر

و سلبه عن التملك الحقيقي كذلك

تملیک حقیقی یعنی اعتبار در افق نفس، پس در این جهت اگر هر کدام محض بودند هر دو مثل هم اند، این هم درست است، حرف

خوبی است

لیس البیع صادقا علیه بما هو تملیک انشائی - لتبائن الوجودین

چون وجود انشائی با وجود اعتباری فرق می کند، پس مراد ایشان از وجود حقیقی در افق نفس است، در وعای نفس است، در ذهنش است و این یک واقعیته دارد، یک حقیقتی دارد و مراد از انشائی ابراز است.

ما عرض کردیم انشاء و اعتبار، حقیقت اعتبار یک نوع، آن را هم دیروز گفتیم چون بعد هم بنا گذاشتیم کلمات مرحوم آقای طباطبائی را بخوانیم بگذارید آخر مطلب را آن جا بگوییم

و التحقیق أن المعانی كما مر علی قسمین: أحدهما: ما له وجود ذهنی و وجود عینی، و ثانيهما: ما له وجود انشائی و وجود حقیقی

وجود انشائی یعنی ابراز، وجود حقیقی یعنی اعتبار

و وجود حقیقی یختص به فی نظام الوجود

حالا این که چرا در بشر چنین چیزی وجود دارد من دیروز یک ضابطه کلی عرض کردم، این که انسان یک تصرفی می کند حالا آگاهانه یا ناآگاهانه این در وجود انسان هست، بحث های خاص خودش را هم دارد، بحث های انسان شناسی دارد، تاریخی دارد، چطور؟ چون عرض کردم بشر همچنان که با یک شیئی که واقعیت دارد برخورد می کند یک شیئی را هم ابداع می کند، اختراع می کند، این در زندگی ما هست، تاریخ واقعیت است اسطوره ابداع است، حقیقت واقعیت است مجاز و استعاره ابداع است، بیداری حقیقت است و خواب ابداع است و هلم جرا، الان در زمان ما این کارتون ها یک فیلمی را نشان می دهند شخصی یک کاری انجام می دهد این را می خواهند به صورت کارتون در بیاورند چون وجود واقعی ندارد، زنده می شود مرده می شود، شکل های مختلف، همه کاری با کارتون انجام می دهند، این در زندگی بشر هست، اصلا کلا هست، ما هم الان در این جا نه در بحث های فقهیمان و نه بحث های اصولیمان دنبال تحلیل این نباید برویم به ذهن من، اصلا در این که، چون من معتقدم ما وقتی در مسائل اصول می خواهیم تحلیل بکنیم که اصطلاح امروزش شده فلسفه اصول فقه، تحلیل هم باید به آن جایی برگردد در حدودی که به اعتبارات قانونی برگردد، باز به اصل خلقت و وجود و اول ما خلق الله برویم و از آن جا بیاییم، چون این ها هم به هم متصل اند دیگه، این ها جز تحلیل علمی ما

نیستند، این ها جز فلسفه اصول هم نیستند، این که چرا انسان در زندگی خودش این حالت را دارد؟ چرا همیشه به تاریخ اکتفا نکرده

اسطوره هم درست کرده؟ چرا همیشه به حقیقت اکتفا نکرده مجاز هم درست کرده؟ و هلم چرا.

ما بحثی از اعتبارات قانونی می کنیم، بحثی از اعتبارات ادبی می کنیم، بحثی از تصرفاتی که انسان و ابداعاتی که انسان دارد می

کنیم لکن بحث را به همان جا غالباً ختمش می کنیم اما آن ریشه و زیر بناهایی که بر می گردد به اصطلاح امروزی مثل علوم جامعه

شناسی یا علوم می مثل انسان شناسی، این جور علوم، آن را دیگه به آن ها واگذار می کنیم، آن از دایره حتی تحلیلات اصولی به نظر

خود بنده عرض میکنم، نظر خود بنده آن ها از تحلیل اصولی هم خارجند، چرا بشر به قوه تخیل رو آورده؟ چرا بشر کتاب های علمی

تخیلی نوشته؟ چرا فیلم های کذا درست می کند؟ و اصلاً رابطه، یک بحثی که این در جای خودش هم شده آقایان شاید دیده باشند

این قوه تخیل انسان، یا قوه خیال یا وهم، فرق نمی کند، این که می تواند چیز هایی را تخیل بکند یا قوه وهمیه ادعا بکند آیا این چه

رابطه ای با حقیقت وجود دارد؟ با معلومات انسان دارد؟ با سعه وجودی انسان دارد؟ و چه رابطه ای با متن واقع دارد؟ آیا این کاشف

از این است که این هایی که الان ما؟ فرض کنید همین کتابی که آن فرانسوی نوشته سفر به کره ماه، آن سفر به کره ماه را با موشک

تصور نمی کند، حالا صد و خرده ای سال قبل است، فرض کنید با گلوله توپ، یک نفر گلوله توپ می زند توپش خیلی بزرگ است

و می زند می خورد به طرف ماه، البته آن فرض این می کند که این گلوله توپ به ماه می رسد و دور ماه می چرخد و بعد به زمین

بر می گردد، آن جا نمی ماند. خب ببینید ما الان چنین چیزی نداریم، حالا فرض کنید اسطوره قالی سلیمان که حضرت سلیمان روی

قالی می نشست و هوا می رفت، بعضی ها معتقدند این جور چیز ها این مجرد خیال نیست، این ها واقعیت های وجود است و لذا یک

روزی هم بشر به این خواهد رسید یعنی خواهد رسید که یک قالی درست بکند، نه توش بنزین بریزد نه برق، با همین قوانین فضا و

هوا، با همین قوانین آیرودینامیک، با همین قوانین خود آن قالی حرکت بکند و هیچ ماده سوخت هم نداشته باشد حتی سوخت

خورشیدی مثلاً، خود قالی یک نحوه ای باشد یعنی در حقیقت این آن طور که ما فکر می کنیم اسطوره صرف نیست، دیگه من وارد

این بحث نمی شوم، فقط می خواستم اشاره بکنم که این بحث یک رشته ای دارد، خودش رشته خاص خودش را دارد، در جای خودش

بررسی شده و یک جاهایی هم به مسائل توحیدی رسیده آن برهان معروف سنت آگوستین هم مال همین است، بقیه اش بحث هایش جای خودش. به هر حال معروف به برهان وجودی ایشان.

این ها جای خودش الان ما بحثمان در این قسمت است یعنی خیلی آن ور نمی رویم، در این قسمت است که اصولا این مطلبی را که ایشان فرمودند یک امور حقیقی داریم و یک امور اعتباری، این درست است، حقیقت این امور اعتباری چیست؟ و عرض کردیم طبیعتا در بحث های فلسفی بحث های اعتباریات نیست چون اعتباریات وجود ندارند، در فلسفه اصلا موضوعش وجود و موجود است، اصلا ربطی به این ها پیدا نمی کند لذا ایشان می فرماید

و ثانيهما ما له وجودٌ انشائيٌّ و وجودٌ حقيقيٌّ

این اصطلاح ایشان است، وجود حقیقی و انشائی در این جا اصطلاح ایشان است. ابراز را وجود انشائی می گوید، اعتبار را در افق نفس، وجود حقیقی می گوید. انصافا هم اصطلاح خوبی نیست انصافا

يختص به في نظام الوجود

این اشاره شاید هم نمی دانم ایشان نظرش به نظام وجود همین نکته بود که من اشاره کردم، من هم خیلی اشاره وار صحبت می کنم اما یک بحث وسیعی دارد، اگر مراد ایشان در نظام وجود، البته ظاهرا مراد ایشان در نظام وجود یعنی اعتباری که در افق نفس می شود این در نظام وجود چه جایگاهی دارد؟ مراد ایشان ظاهرا این است که آن هم یک نوع وجود حقیقی است مثل اعراض مثلا، شاید نظر ایشان این باشد.

اما من که نظام وجود گفتم مال من چیز دیگه ای بود، این قوه ابداع انسان چه تاثیری در نظام وجود، چه رابطه ای با وجود دارد؟ عده ای معتقدند در حقیقت این مطلب هست در وجود که من می آیم تخیل می کنم یا قوه وهمیه من، مثلا یک موجودی درست می کنم، ماشین درست می کنم هم می پرد، هم به دریا می رود هم هوا می رود، این در حقیقت در طبیعت هست ولو الان نداریم، این که من

می آیم قوه تخیل خودم را یا قوه وهم خودم این کار را می کنم این غرض نظام وجودی که من عرض می کنم غیر از نظام وجودی است که ایشان می گوید

فی نظام الوجود و هو فی المعاملات و شبهها

مثل ایقاعات و این ها

عین کونها معانی اعتباریة

ببینید این وجود حقیقی عین معانی، ایشان حقیقی را با اعتباری یکی گرفته، خیلی تغییر عبارت کرده، به این واضحی که من عرض می کنم ایشان احتیاج به این حرف ها نداشت، حالا معنای ایشان را که من می فهمم چی می گویند.

عین کونها معانی اعتباریة باعتبار العرف أو الشرع مثلا، فالمستعمل فيه فی الطائفتین

مستعمل فيه یعنی معنا، معنایی که لفظ در آن بکار برده شده است

طائفتین چه وجود عینی باشد و چه وجود اعتباری باشد

و إن كان نفس الطبيعي المجرد

چون ایشان می گوید وقتی آب گفتند، مثلا شیر، این اراده شده از شیر آن طبیعی که هم شیر حقیقی را می گیرد، هم شیر ذهنی را می گیرد، وجود ذهنیش را می گیرد هم وجود اعتباریش را می گیرد که شما زید را شیر تصور می کنید، هم وجود انشائیش را می گیرد، می گویند شیر آمد، ابرازش می کنید.

إلّا أنه فی الأولى

در جایی که حقیقی باشد، ذهنی و عینی باشد

بمناسبة الحكم و الموضوع تارة يستفاد إرادة نفس الطبيعي

گاهی اوقات وقتی آب می گویند مراد طبیعت آب است، این مراد ایشان از نفس، چون مراد ایشان همان اصطلاحی است که در قضیه حقیقه در اهل معقول بکار می رود چون قضیه حقیقه از زمان مرحوم نائینی که آقای خوئی هم می فرمودند، قضیه حقیقه در اصطلاح نائینی آن قضیه ای است که در آن حکم روی افراد موجود نرفته، اعم از افراد موجود و معدوم، افرادی که نیستند، این اصطلاح مرحوم نائینی است، می گویند این اصطلاح با کلمات آقایان معقولی ها نمی خورد. در اصطلاح اهل معقول - این هم یکی از اشکالات اهل معقول به مرحوم نائینی است - در هر جایی که حکم روی نفس طبیعت برود، بدون نظر به افراد، نه موجود و نه معدوم، اصلاً نظر روی افراد نیست، این را حقیقه می گویند، آقایان اشکال هم کردند که نائینی خلاف، حالا اشکال ندارد لا مشاحه فی الاصطلاح، یک اصطلاح الان در اصول نجفی ها در قضیه حقیقه بکار برده شده یعنی حکم روی افراد مطلقاً برود چه موجود و چه معدوم، به قول آقایان مقدر، حکم روی افراد برود چه موجود و چه معدوم، در مقابلش قضیه خارجی است که روی افراد موجود برود مثل اکرم علماء البلد، آن مثل اکرم العلماء، این چه موجود و چه معدوم یا مقدر به تعبیر ایشان یا به تعبیر نائینی مفروض الوجود مثلاً، تحت دائره طلب نیست، از همین حرف هایی که فرمودند ولی اصطلاحات همه یکی است.

ولی ایشان مرحوم آقا شیخ محمد حسین آن اصطلاح دیگه را بکار می برد، قضیه حقیقه در آن اصطلاح یعنی حکم روی طبیعت رفته بدون نظر به افراد مطلقاً، چه مقدر و چه موجود، این دو تا اصطلاح است، بعضی ها حمله به نائینی کردند که ایشان خلاف اصطلاحات صحبت کرده است، حالا آن یک اصطلاحی است و این هم یک اصطلاح، رویش خیلی دعوا با همدیگر نکنند.

علی ای حال ایشان می گوید استفاد إرادة نفس الطبیعی، این نفس طبیعی یعنی افراد در نظر گرفته نمی شود، این می شود نفس طبیعی، خود طبیعی صرف، این اصطلاحاً حقیقه است، قضیه حقیقه این است که اصلاً فرد را کلاً در نظر نگرفته است.

كما فی باب الحدود و شرح الماهیه

آن جا می گوید آب چیست، شیر چیست مثلاً، این مربوط به تفسیر شرح ماهیت می شود

و آخری استفاد إرادة الموجود الخارجی

گاهی در همان جا فرد خارجی اراده شده است، گاهی هم مطلق فرد اراده می شود چه در خارج باشد چه نباشد، مثل لا تشرب الخمر، در لا تشرب الخمر مطلق خمر اراده شده است نه این که ماهیت خمر، بحث ماهیت خمر نیست، ماهیت خمر قابل شرب نیست که، مراد از لا تشرب الخمر افراد خمر است لکن افرادی که الان هستند، افرادی که ده سال بعد، صد سال بعد پیدا می شوند. مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین می گوید در باب همان اصطلاح اهل معقول هم یک قضیه حقیقه داریم که نظر به افراد ندارد، گاهی اوقات به عکس است، نظر به فرد خارجی است، این فرد خارجی در این جا الموجود خارجی، این هم اعم از مقدر و موجود نه موجود خارجی موجود یعنی، نه خارجی، این شبیه قضیه حقیقه اصولیین ماست، بعضی ها هم خیال کردند که تفاوت این دو مدرسه نجف و قم است، نجفی ها یک چیز از حقیقه اراده می کنند، قمی ها یک چیز است، نه این نیست، اصطلاح است، حالا مرحوم نائینی این اصطلاح را بکار برده برای این که فرق بگذارد چون ایشان یک معانی خاصی و آثار خاصی را در ترتب و غیر ترتب بار بکنند، یک اصطلاح آن جور بکار برده که ما این را در محالش توضیح دادیم تکرارش خیلی لطفی ندارد.

كقوله: اسقني الماء

این اسقنی الماء مراد ماهیت آب نیست که، به نحو قضیه حقیقه که نیست، این مراد آب موجود است، بله آبی که الان هست، آبی که الان نیست کس دیگه هم می آورد اعم از مقدر و موجود، این درست است. اعم از مقدر و موجود

فإنه لوحظ المعنى المستعمل فيه فانيا في مطابقه

این مطابق یعنی مصداق

این الان هم ایشان هم گاهی بعضی جاها داشتند که به جای مصداق، ما صدق می گویند، حالا آن هم نکته خاص خودش را دارد و جمعش هم می شود الماصدقات، این ما صدقات یعنی مصادیق

فانيا في مطابقه الذی هو بالحمل الشائع ماء

این واقعا آب است که موجود خارجی است

و كذلك في الطائفة الثانية

مراد ایشان از طائفه ثانیه اعتباری و انشائی است، حقیقی و انشائی است

تارة يستفاد إرادة نفس الطبيعي؛

اراده کرده نفس طبیعی را

كما في تحديد البيع أو تفسيره

آن جا اصلا نظر به افراد بیع ندارد، آن جا خود ماهیت بیع. البته امور اعتباری ماهیت به این معنا که ایشان می گویند ندارد

بلفظ أعرف منه

تفسیر مراد این است

و أخرى يراد منه الموجود بأحد النحويين

به یکی از دو نحو، یا وجود انشائی یا وجود حقیقی

من الوجود الانشائي أو الوجود الحقيقي الذي هو فيه عين الاعتباري

این را ایشان همی تکرار کردند ما هم چند بار گفتیم، مراد ایشان از حقیقی در این جا اعتباری است

من حالا چون بعد، چند تا سطر دیگه را هم می خوانیم ولی این جا یک نکته ای را بگویم قبل از این که بقیه اش چون می ترسم باز

امروز نرسیم این نکته را بگوییم. عرض کردیم احتمالی که ما می دادیم، نه این که احتمال، اگر ما باشیم و این اصطلاح تملیک حقیقی

و تملیک انشائی مراد این است آن جایی که تملیک حقیقتا به مفهوم واقعی خودش، به وجود واقعی خودش محقق بشود، انشائی با

اعتبار و ابراز باشد، مجموعه ابراز اعتبار نفسانی اگر باشد و من این توضیح را دادم، این را چند بار توضیح دادم چون خیلی مهم است

همی مجبور می شویم توضیح دادیم چون این اگر به محلس مراجعه بشود آن جا هم این مشکل را داریم.

من عرض کردم در تفسیری که گاهی غربی ها در اقسام عقد دارند یک اصطلاحی دارند به نام عقد مادی، در مقابل عقد انشائی یا عقدی که با صیغه است. عقد مادی در این اصطلاح این است که انسان قرارداد را با خود عمل خارجی محقق بکند، خوب دقت بکنید! آن وقت فرقی با معاطات چیست؟ در باب معاطات شما عقد را بستید، ابراز را با فعل کردید، یعنی نکته اساسی معاطات ابراز آن اعتبار، ابراز آن تملیک با فعل است، چون ابراز را گاهی با لفظ می کنیم آن هم انشاء است گاهی ابراز را با فعل می کنیم آن هم انشاء است اما در عقد مادی شما ابراز نمی کنید، خود عقد با عمل است، خود عقد با آن است. خوب دقت بکنید، این یک ظرافتی دارد، خیلی ظرافت لطیفی دارد، ببینید مثلاً این که ما در روایات داریم البته حالا بهش عمل بشود یا نشود بحثی است، لا رهن إلا مقبوضاً یا در آیه قرآن داریم فرهانٌ مقبوضه، رهنی که با قبض بشود.

در قوانین غربی رهن را عقد مادی هم گفتند، عقد انشائی هم گفتند، این در قوانین غربی است، در مثلاً جواهر یا همین کتاب مرحوم استادنا آقای بجنوردی قواعد فقهیه ایشان یک قاعده ای دارند لا رهن إلا مقبوضاً، خب مطالبش مثل جواهر است در این جهت، نه این که ایشان از جواهر گرفته یعنی علمای ما، آیا مثلاً این قبض چه تاثیری دارد؟ در حصول ملک تاثیر دارد؟ در لزوم عقد تاثیر دارد؟ از این ها صحبت کردند، مراجعه بکنید! هیچ کدام از آن مطالبی که ایشان احتمال دادند درست نیست یعنی اصلاً به ذهن این آقایان نیامده است، این در حقیقت این بوده، نکته اش این بوده که رهن ذاتاً عقد مادی است، بعضی از علمای اهل سنت هم رهن را قبول کردند در سفر چون آیه در سفر است، در حقیقت باید این جور گفت، البته حالا نمی دانم آن ها دقیقاً این جور معنا کردند یا نه، آن هم در ارتکازش این بود که رهن یک عقد مادی است، حالا این نکته اش چیست؟ می خواهم آن نکته فنی قانونی را دقت بکنید یعنی این ها می خواستند بگویند که شما در رهن بگویید باید قبض باشد نه این که این قبض مثل معاطات است، برای ابراز است، با قبض اصلاً خود رهن محقق می شود نه لزومش، نه فعلیتش، هیچ کدام، اصلاً خود این قرارداد، چرا؟ نکته فنی: چون رهن در آیه مبارکه در دین است، تصور بکنید! شما در سفر هستید رفیقان می گوید ده هزار تومان به من قرض بده. این چیست؟ این عقد است، عقد انشائی است او می گوید اقرضتک ده هزار تومان تا یک ماه، عقد انشائی است. اگر شما بگویید خب او می گوید رهن به من بده، یک چیزی

رهینه، رهینه یعنی گرو، وثیقه بگذار! می گوید خانه ای که در قم دارم وثیقه. در قم ماشین فلان دارم این وثیقه، خب سوال این است که اگر من به قرارداد او اعتقاد دارم دیگه وثیقه برای چی؟ وثیقه هم قرارداد است، اگر این هم بنا باشد قرار داد باشد چه ارزشی دارد؟ چون این را دقت نکردند. اگر من به قرارداد اعتقاد دارم بهش گفتم اقرضتک ده هزار تومان تا یک ماه، خب تمام شد، پس وثیقه برای چیست؟ اگر وثیقه هم قرارداد باشد، اگر رهن هم قرارداد باشد خب این مشکل بیشتر می شود، لذا خوب دقت بکنید، به ظرافت کار دقت بکنید، وقتی امثال صاحب جواهر و بزرگان مطلب واضح نباشد دیگه ما بچه طلبه، این نکته فنی این است که اصولا رهن انشاء نیست رهن این است که شما عملا به او یک چیزی بدهید، مثلا فرض کنید یک کتاب خطی نفیس در راه سفر داده می گوید آقا این رهن، ببینید! این ها می خواستند بگویند آن قرض انشاء بود، عقد انشائی بود، این رهن عقد مادی است، اگر این هم انشائی بود که او می شود، نکته روشن شد؟ پس در حقیقت این احتمالاتی که در جواهر در بحث رهن آمده است. من دیگه مجبور شدم بگویم چون خیلی لطیف است، این اگر باشد، او دارد می گوید اصلا در رهن انشائش و اصلا خود عقدش و قراردادهش با قرض است، اصلا نحوه و لذا این یک نحو خاص از عقود است، این معاطات نیست، معاطات ابرازش با فعل است، این خود عقدش با فعل است، با خود عقدش یعنی خود عقدش به این است که این کتاب خطی را در اختیار شما بگذارد.

پرسش: ممکن است یک چایی باشد ولی قبض هم صورت

آیت الله مددی: آهان و لذا عرض کردیم در قوانین غربی این طور است، در کتاب سنهوری آمده، نمی دانم جلد رهنش جلد هشتم است نهم است، در بحث رهنش دیدم، ده جلد، یازده جلد است الوسیط، در قوانین غربی دو تا رهن نقل می کند، یک رهنی که عقد مادی است و یک رهنی که عقد انشائی است، آنی که ما الان در ایران انجام می دهیم در قم، آن عقد دوم است، اصلا آن عقد قبضی را ما انجام نمی دهیم، عقد مادی را ما انجام نمی دهیم، ما می رویم می گوییم صد هزار تومان به من قرض بده خانه من رهن، در خانه اش هم نشسته دیگه، خانه من رهن. ببینید این در حقیقت عقد انشائی است، خود این عقد هم انشاء است

پرسش: مشکل دار نمی شود قرض مشروط بشود؟

آیت الله مددی: نه آن قرض مشروط که نشد، به رهنش که اشکال ندارد، چون رهن عقد مستقلی است.

دقت کردید چی شد؟ و لذا در حقیقت همین بحثی را که سنهوری مطرح می کند این بحث دقیقی است، رهن دو جور است، بله این که بعضی از اهل سنت رهن را قبول نکردند إلا در قرض در سفر، و إلا رهن ممکن است حتی برای غیر قرض هم باشد، آقا کتابم را به شما فروختم ده هزار تومان، بهش می گویی ده هزار تومان را داری؟ می گوید نه طول می کشد، می گوید یک چیزی رهن بگذار، وثیقه بگذار. و لذا عرض کردیم رهن ممکن است برای قرض باشد، غیر قرض هم باشد. رهن ممکن است به صورت عقد مادی باشد، به صورت عقد انشائی باشد، آنی که ما الان در ایران داریم انجام می دهیم تماما عقد انشائی است یعنی وقتی می گوید خانه ام را رهن گذاشتم ماشینم را رهن گذاشتم ماشینش را به من نمی دهد، ماشین دست خودش است، سر سال که شد

پرسش: سند می دهد

آیت الله مددی: نه می نویسد، نمی خواهد هم سند بدهد

سر سال که شد اگر نداد این طبق رهنه می گوید من حق دارم بروم ماشین را بفروشم قرضم را بگیرم.

پرسش: استاد پس الراهن و المرتهن كلاهما ممنوعان من التصرف برای کجاست؟

آیت الله مددی: برای همین دیگه، چون او که حق دارد ملک را بردارد تصرف بکند

پرسش: اگر عقد انشائی باشد اصل مال را نزد خودش نگه می دارد فقط انشاء می کند عقد رهن را

آیت الله مددی: نه تصرفاتی که منافات با وثیقه بودن است اما در خانه اش خب زندگی می کند.

پرسش: ولی نمی تواند بفروشد

آیت الله مددی: آهان نمی تواند بفروشد. ممنوعان من التصرف، با وثیقه بودن منافاتی است، آن جاهایی که با وثیقه بودن منافاتی است

نمی تواند انجام بدهد.

تصرفاتی که با وثیقه بودن، اما اگر در خانه اش نشسته وثیقه را سر سال می فروشم، چه اشکال دارد؟ ملک آن است، اصلا از ملکش هم خارج نمی شود.

بحث سر این است، آقایان مثل جواهر تمام ذهنش یک قسم است، آن رهن انشائی است لذا بحث کردند که قبض در رهن چه اثر دارد، این که بحث این که قبض در رهن چه اثر دارد آن نکته اش این است که این ها آمدند این بحث را مطرح کردند، خیال کردند که رهن به صورت انشائی است اگر انشائی بود قبض چکاره است، در صورتی که انصافا در خود آیه مبارکه، اصلا آن ها در صدر اول از آیه این جور فهمیدند، شما در سفرید، یک عقدی را انجام می دهید قرض، وثیقه می خواهید برای این عقدتان، نمی شود باز عقد دومی انجام بدهید، این که نمی شود وثیقه بشود. می گوید شما بیست هزار تومان به من بده، می گویم خیلی خب وثیقه بده، می گوید این کتاب خطی که همراه من است شما این کار را بکن، مثلا این کتاب خطی را بگیر این وثیقه، لذا طبیعتا یک سنخ خاص از قرارداد است، این اصلا خودش یک سنخ خاص است، اگر ما بودیم و کلامی که مرحوم آقای اصفهانی دارد تملیک حقیقی و تملیک انشائی این تملیک حقیقی را عقد مادی معنا می کردیم مثل رهن که عقد مادی است یعنی همچنان که رهن دو جور است.

این البته توضیحی بود که من عرض کردم که تملیک حقیقی یعنی این اما انصافا من عرض کردم اول این معنا درست نیست، اصلا تملیک هر نحوی که باشد انشائی است، این معنا که درست نیست، بعد هم مراد ایشان هم قطعا نیست، مراد ایشان، ما در باب رهن دو جور رهن گفته شده، الان فقهای ما نمی گویند، اشتباه نشود، فقهای ما همان انشائی گرفتند لکن روایتی که داریم لا رهن إلا مقبوضا و ظاهر آیه مبارکه آن ظاهرا عقد مادی است، اصلا انشائی نیست. نه این که آن فعل ابراز است، نه اصلا رهن دادن یعنی با خود دادن کتاب عقد محقق است، با خود دادن کتاب، این عقد مادی است، خود قرارداد با این کار محقق می شود نه این که ابراز باشد